

انسان از تاریخ چه می‌خواهد و به دنبال چه فایده فردی و اجتماعی در تاریخ و تاریخ‌نگاری است؟ اگرچه برای پاسخ به این پرسش مقالات و کتاب‌های پرجمعی نوشته شده است که از قرن‌ها و هزاره‌های پیشین تا هم‌اکنون روی هم گذاشته شده‌اند، شاید بتوان پاسخ‌های کوتاه و بسنده‌ای هم به آن داد که درجه‌ای بگشاید، یا راهی آغاز کند؛ از جمله می‌توان گفت که «تاریخ وجوه مختلف حیات جمعی انسان را ثبت و بازگو می‌کند تا در سیر تکاملی سرنوشت جمعی او به کار آید». پس تاریخ از خصوصیت جمعی انسان زائیده می‌شود و از همین‌رو ناگزیر است هرچه را که زمینه‌ها یا پیامدهای جمعی دارند ثبت کند و شرح و تحلیل نماید، اما آیا بدون شناخت جامعه و ویژگی‌ها، روابط، چهارچوب‌ها و قواعد آن می‌توان خصلت اجتماعی تاریخ‌نگاری را محقق ساخت؟ از همین‌رو تاریخ، بیش از هر شاخه دیگری از علم، به بهره‌گیری از علوم اجتماعی نیازمند است و تاریخ اجتماعی در بین میان‌رشته‌ای‌ها، موضوعیت و ضرورتی تام و تمام دارد. مقاله پیش‌رو چگونگی این موضوعیت و ضرورت را تحلیل کرده است.

#### تاریخ و لزوم درک ساختاری جامعه

ساختار موجود هر جامعه، صورت تکامل‌یافته ساختار حیات جمعی آن جامعه در ادوار پیشین است، که شناخت ابعاد مختلف آن درک همه جانبه‌ای را می‌طلبد. هرچند تخصصی شدن حوزه مطالعاتی علوم مختلف، زمینه مطالعه این ابعاد مختلف را تا حد بسیاری هموار کرده است، ارتباط میان علوم مختلف و درک بین رشته‌ای درباره موضوعات متفاوت است که امکان مطالعه علمی‌تر مسائل مربوط به حیات اجتماعی یک قوم و ملت را شدنی‌تر می‌سازد. علوم انسانی نیز که در پی تحولات پس از انقلاب صنعتی و تحت تأثیر شرایط حاکم بر حوزه علوم طبیعی، رویکرد تخصصی در پیش گرفته و تحلیل ابعاد مختلف حیات انسانی را با هدف بهتر شدن حیات بالفعل انسان‌ها در دستور کار قرار داده است، فقط در صورتی زمینه تحقق اهداف خویش را فراهم می‌سازد که با رویکردی جامع به مراحل مختلف و جوانب متفاوت حیات انسانی توجه نماید. چنین زمینه‌ای فراهم نمی‌شود مگر اینکه محققان علوم انسانی، با هر رشته و گرایشی، دست در دست هم دهند و مکمل یکدیگر باشند. انسان، در جایگاه موضوعی کلی، و حیات انسانی، در مفهوم کلی آن، موضوع مطالعه تمامی علما، اعم از عالمان علوم طبیعی و انسانی است؛ از این‌رو هر چقدر که اندیشمندان این علوم به یکدیگر نزدیک شوند و بینش و روش بینایی را در شناخت انسان در پیش بگیرند، دستاوردهای کارآمدتری خواهند داشت. در حوزه علوم انسانی، هم‌گرایی علمی به اندیشمندان این رشته‌ها

کمک می‌کند که خویشتن را از محدوده باریک‌اندیشی و نگرش ازبیش تعریف‌شده‌های بخشند و به وفای علمی دست یابند. چنین رویکردی در حوزه مطالعات تاریخی ضرورت بیشتری دارد؛ زیرا دانش تاریخ شمول موضوعی فراگیرتری دارد و در مطالعات موضوعی با بسیاری از تخصص‌های مطرح علوم انسانی پهلو می‌زند؛ از این‌رو مورخان مجبورند آشنایی بیشتری با حوزه‌های مختلف علوم انسانی داشته باشند و مقتضی است که بینش و نگرش حاکم بر این رشته‌ها را درک کنند. مورخان، تحت تأثیر گفتمان حاکم بر زمان حال و براساس ضرورت‌های مطرح، گذشته را مطالعه می‌کنند و از همین‌رو آشنایی با ساختار جوامع، آنها را در درک بهتر گفتمان‌های دوره‌های مختلف یاری می‌رساند. اشراف بر ساختار جوامع، آشنایی با علوم هم‌عرض تاریخ را طلب می‌کند و مورخان را به هم‌نوایی با گروه گسترده‌ای از اندیشمندان علوم اجتماعی فرا می‌خواند. حیات اجتماعی انسان‌ها در هر عصری کلیت به‌هم پیوسته‌ای است که وجوه مختلف ساختاری آن هم‌زمان و در ارتباط متقابل با دیگر وجوه معنا پیدا می‌کند. مورخان که شناخت وجوه مختلف حیات جمعی انسان در ادوار گذشته را در کلی‌ترین معنای آن مطالعه می‌کنند، این مهم را به کمک اسناد و منابع مکتوب و غیر مکتوب انجام می‌دهند و بر همین اساس ناگزیر از رویکرد بین رشته‌ای هستند. تاریخ‌نگاری در پی آن است که شرحی منضبط، منسجم و درک‌شدنی درباره وقایع تاریخی دهد و دانش تاریخ را از بازگویی حوادث پراکنده به سمتی هدایت کند تا در خدمت شرح و تفسیر سرگذشت جمعی انسان در سیر تکاملی‌اش قرار گیرد. بر این اساس علم تاریخ بر دگرگونی‌هایی که در مقاطع مختلف تاریخی یک قوم و ملت رخ داده است تأمل می‌کند و شرح ساختاری حیات اجتماعی آن را در نظر دارد.<sup>۱</sup> مورخان در تعقیب این هدف‌اند که با شناخت و تحلیل نظام‌مند دوره‌های گذشته جوامع و تبیین علل تحولات تاریخی، پاسخی بیابند برای مشکلات موجود جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند و حال و گذشته را به همدیگر پیوند بزنند؛ از این‌رو به ضرورت باید درک بین رشته‌ای داشته باشند.<sup>۲</sup>

#### درک بین رشته‌ای در تاریخ

برخلاف اندیشمندان علوم که در نتیجه نوعی کج فهمی تمام توجه خود را صرف شناخت ساختار کنونی جوامع کرده یا چنین ادعایی دارند، تاریخ‌نگاری شایسته در پی آن است که گذشته را در ارتباط با فهم زمان حال بررسی کند و برای بهبودی شرایط موجود جامعه گام بردارد؛ از این‌رو با سایر علوم پیوند دوسویه برقرار می‌کند و می‌کوشد از دستاوردهای پژوهشی آنها بهره گیرد. بهره‌گیری مورخان از دستاوردهای علمی فلاسفه، روان‌شناسان، حقوق‌دانان، جغرافی‌دانان، عالمان سیاست، جامعه‌شناسان و دیگر شاخه‌های علوم انسانی و فراتر از آن استفاده از داده‌ها و روش‌های

پژوهشی بعضی از رشته‌های فنی و طبیعی، در باروری هر چه بیشتر دانش تاریخ و شناخت کامل‌تر ساختار جوامع بسیار مؤثر است. محققان تاریخ، چه در مرحله فاکتولوژی تحقیق که همانا تلاش برای به دست آوردن داده‌های موثق و مواد خام پژوهشی است و چه در مرحله تجزیه و تحلیل داده‌ها، مجبورند با شاخه‌های مختلف علمی ارتباط برقرار کنند و بدون بهره‌گیری از این علوم، نخواهند توانست موضوع تحقیق خویش را پیش ببرند. اگر وظیفه مورخان را شناخت گذشته برای پاسخگویی به نیازهای اجتماعی زمان حال بدانیم، قطعاً بخشی از این گذشته مورد مطالعه، نیازمند تحلیل روان‌شناختی است و مورخ به‌طور خاص فاقد اندوخته‌های لازم برای درک روان‌شناختی تاریخ است. همین مورخ، آنگاه که خواسته باشد با دیدی جامع، رویکردی انتقادی را در مطالعات خویش به کار گیرد و مواد به‌دست‌آمده را تفسیر علی کند، لاجرم باید با فلسفه و منطق آشنایی داشته باشد و از قضایای مربوط به این علوم بهره بگیرد. تفسیر حقوقی و تحلیل ساختار قضایی جوامع عهد پیشین نیز آشنایی با ضرورت‌های علم حقوق یا هم‌گرایی مستمر با حقوق‌دانان را می‌طلبد. جغرافی نیز، در جایگاه بُعد مکمل تاریخ و بستر وقوع رویدادهای تاریخی، مورخان را سخت به کار می‌آید و اهل تاریخ مجبورند به بعد مکانی حوادث، به موازات فضای زمانی آنها، به‌طور عمیق توجه کنند. به علاوه تحولاتی که طی قرون اخیر و به‌ویژه قرن بیستم رخ داده و دگرگونی عمیقی در حوزه دانش تاریخ و شمول موضوعی آن به‌وجود آورده ضرورت درک بین رشته‌ای موضوعات تاریخی را محسوس‌تر کرده است. نزدیک شدن اقوام و ملل به یکدیگر در نتیجه تحولات تکنولوژیک، روابط بیشتر کشورهای مختلف، گشایش افق‌های مطالعاتی نوین‌تری در عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی (در نتیجه کثرت مدارک و مآخذ مربوط به فعالیت‌های صنعتی، هنری و فرهنگی) تمامی مورخان را به نزدیکی بیشتر با اصحاب دیگر علوم فرا می‌خواند. امروزه در شناخت بینش و روش مورخان عهد گذشته و حال، نوع نگاه آنها نسبت به تاریخ — و اینکه چه مباحث محتوایی را (به‌طور مثال رویکرد فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی) پایه تاریخ‌نگاری خویش قرار دادند — آن قدر مهم است که عمده تاریخ‌نگاران نسل جدید از توجه صرف به تاریخ سیاسی و نظامی ابا دارند و آن را نوعی عدول از تاریخ‌نگاری تحلیلی و در غلظتین به تاریخ‌نگاری سنتی قلمداد می‌کنند. هرچند توجه به تاریخ سیاسی و نظامی و تاریخ‌نگاری توصیفی به همان اندازه تاریخ‌نگاری تحلیلی اهمیت دارد و به گونه‌ای مقدمه تاریخ‌نگاری تحلیلی به‌شمار می‌رود، رویکرد یک‌جانبه‌ای که عموم مورخان سنتی به کار گرفته و بی‌توجه به دیگر جوانب حیات جمعی، به تاریخ سیاسی — نظامی، در حکم سرنوشتی ازلی، اهمیت بخشیده‌اند؛ بسیاری از مورخان امروزی را بر آن داشته است که هرچه بیشتر رویکرد اجتماعی، فرهنگی

و اقتصادی‌تری نسبت به گذشته داشته باشند و در این جهت از رشته‌های هم‌عرض تاریخ بهره بگیرند. اگر این تعبیر از کالینگ وود را که «همه تاریخ، تاریخ اندیشه است» بپذیریم و همچون او اعتقاد داشته باشیم که مورخ باید بکوشد در فهم وقایع تاریخی از طریق درون‌فهمی خود را به جای فاعل فعل مورد مطالعه‌اش بگذارد و انگیزه‌ها و نیات و به‌اصطلاح اندیشه او را درک کند، آنگاه است که باید به این حقیقت اعتراف کنیم که مورخ باید تمام قوای ذهنی و معرفتی خویش را در خصوص موضوع (فعل) مورد نظر به کار اندازد تا امکان شناخت همه‌جانبه فعل و تصور انجام دادن آن از طرف خویش را در ذهنش احیا کند.<sup>۲</sup> واقعیت‌های تاریخی پیچیدگی فوق‌العاده‌ای دارند و بسته به نوع نگرش و هدف مورخ، سیمای متفاوتی به خود می‌گیرند. هر واقعه تاریخی با دیگر وقایع پیوند دارد و بعضاً یک واقعه نیست، بلکه یک جریان را پدید می‌آورد. مورخ است که وقایع متفاوت را طبقه‌بندی می‌کند و ربط منطقی آنها را در سیر کلی تاریخ نشان می‌دهد. از این جهت که وقایع تاریخی ویژگی‌های عام و خاص را توأمان دارند، فهم آنها و میزان تأثیرگذاری‌شان در سیر شکل‌گیری ساختار جوامع آسان نیست و احاطه بر تمامی جوانب فعل و جامعه‌ای که فعل و اندیشه در آن رخ داده است را می‌طلبد. چنین امری بدون آشنایی مورخ با دیگر علوم و تغذیه از دستاوردهای پژوهشی آنها ممکن نیست. گستره موضوعات تاریخی به قدری است که بررسی تمامی آنها از عهده یک نفر خارج است و مطالعه کاملاً تخصصی را طلب می‌کند. این تخصص‌گرایی تا بدان‌جاست که گاهی متخصصان یک دوره خود را نسبت به همکارانشان که در همان دوره یا سایر ادوار مشغول پژوهش‌اند بی‌اطلاع احساس می‌کنند. یا اینکه تخصص‌گرایی در این سطح نباید به سمتی بیش رود که مورخان متخصص در یک دوره از درک شرایط کلی حاکم بر تاریخ و فضای ساختاری آن عاجز بمانند، تن دادن به آن گزینه‌ای گریزناپذیر است. مورخان امروزی، همچون متخصصان پزشکی که پس از یک دوره آموزش عمومی و سپس تحقیق و تفحص، درباره یکی از اعضای بدن تخصص می‌گیرند و کارکرد عضو مورد نظر را در ارتباط و انسجام با کلیت بدن و شخص بیمار مطالعه و مداوا می‌کنند، ضمن آشنایی با اصول آموزشی و پژوهشی تاریخ برای فهم کلیت آن، به سمت تخصص‌گرایی پیش می‌روند و در زمینه تخصص موردنظر با علوم مختلف تعامل برقرار می‌کنند. محققان تاریخ، برای شناخت دوره یا موضوع مورد مطالعه خویش، مجبورند از دانش‌های مربوط به تخصص‌های هم‌عرض استفاده کنند و بر دستاوردهای آنها اشراف داشته باشند. همچنان که متخصصان پزشکی از علوم فیزیک، شیمی و روان‌شناسی بهره می‌گیرند، مورخان نیز مستقیم یا غیر مستقیم از دستاوردهای دیگر علوم استفاده می‌کنند. مباحثی همچون نقد منابع و مآخذ و رویکرد

کریستیک نسبت به داده‌های تحقیق، شناخت اسناد و مدارک و ملاحظات دیپلماتیک (علم بررسی اسناد و مدارک تاریخی)، سکه‌شناسی، مهرشناسی، جغرافیای تاریخی، گاه‌شماری و تقویم، خط‌شناسی، کتیبه‌شناسی، مدال‌شناسی، نقشه‌برداری، متروالوژی، نام‌شناسی، شجره‌شناسی و مباحثی از این قبیل دانش‌هایی هستند که در حکم ابزار علم تاریخ به شمار می‌روند، علمی همچون روان‌شناسی، مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، باستان‌شناسی، جغرافیا، اقتصاد، حقوق، علوم سیاسی — رشته‌هایی که به انسان از حیث موضوعی خاص خود می‌نگرد — و حتی بعضی از شاخه‌های علوم طبیعی همچون نجوم، فیزیک و شیمی، مورخان را در نیل به مقاصد خویش یاری می‌رسانند. در این میان البته ارتباط علوم انسانی با یکدیگر ضروری‌تر است و تعامل بیشتر اصحاب این علوم را می‌طلبد. در مورد تاریخ سابقه بیشتر این علم نسبت به دیگر شاخه‌های علوم انسانی، که اغلب تا پیش از قرن نوزدهم موضوعیت مستقلی نداشتند و وظایف مربوط به آنها را مورخان انجام



## مورخان که شناخت وجوه مختلف حیات جمعی انسان در ادوار گذشته را در کلی‌ترین معنای آن مطالعه می‌کنند، این مهم را به کمک اسناد و منابع مکتوب و غیر مکتوب انجام می‌دهند و بر همین اساس ناگزیر از رویکرد بین رشته‌ای هستند



می‌دادند، زمینه‌های برقراری این تعامل را مساعدتر کرده و مقتضیات تاریخ‌نگاری جدید نیز این مسیر را هموارتر نموده است. در این زمینه، به‌ویژه ارتباط میان مورخان و جامعه‌شناسان به لحاظ فراز و فرودهایی که در نوع ارتباط محققان این دو رشته وجود داشته است نسبت به دیگر رشته‌ها مهم‌تر می‌نماید.

### هم‌گرایی تاریخ و علوم اجتماعی

بسیاری از مسائل تاریخ و جامعه‌شناسی در هم آمیخته است و تعیین مرزی که آنها را از هم جدا کند چندان آسان نیست. جامعه‌شناسی و تاریخ هر دو هدف واحدی را دنبال می‌کنند و در پی بهتر شدن حیات جمعی انسان در زمان حال هستند. امروزه مورخان در پی شناخت ساختار جوامع پیشین هستند و از مطالعه افرادی و جزئی مباحث تاریخی به منظور شناخت قواعد کلی حاکم بر سیر تحول فرایندهای تاریخی بهره می‌گیرند. سیر تحول علوم انسانی در دنیای غرب، امور را به سمتی سوق داده است که با پایه‌گذاری علم جدید

جامعه‌شناسی، مورخان و جامعه‌شناسان از یکدیگر فاصله گرفته و به‌ویژه تحت تأثیر بینش پوزیتیویستی، دسته‌ای از مورخان به مطالعه امور واقع به صورت عینی و غیر مرتبط با هم سوق پیدا کرده و جامعه‌شناسان مسائل کلی را مطالعه می‌کنند، اما واقعیت این است که در سده‌دهم عصر روشنگری، به‌گونه‌ای، همه چیز تاریخ بود و رویکرد اجتماعی در تاریخ کار جامعه‌شناسی قرون بعدی را انجام می‌داد. تا دیرزمانی میان مورخان و جامعه‌شناسان (اگر بتوان اصطلاح جامعه‌شناسی را تا پیش از قرن نوزدهم میلادی به کار برد) خط فاصلی وجود نداشت و بزرگانی که در اوج عصر روشنگری تاریخ غرب به سر می‌بردند فیلسوف — مورخان بودند که با رویکرد اجتماعی به تاریخ می‌نگریستند و تحلیل ساختار کلی جوامع را مد نظر داشتند؛ چنان‌که پیتر برک این اصطلاح را دربارهٔ بزرگانی همچون آدام اسمیت، آدام فرگوسن، جان میلار و شارل منتسکیو به کار برده است. این بزرگان در شمار «نظریه‌پردازان اجتماعی» بودند<sup>۵</sup> و تحلیل نظام‌مند تاریخ را در دستور کار قرار داده بودند. در این عصر تنها عکس‌العمل علیه تاریخ اعتراض به تأثیر فراتاریخ در تاریخ و محدود انگاشتن حوزهٔ مطالعات تاریخی به بررسی صرف تاریخ سیاسی — نظامی بود و دربارهٔ منطق پژوهشی تاریخ و این مهم که آیا مورخان به موضوعات منفرد و جزئی توجه می‌نمایند یا بسترها و قوانین عام حاکم بر تاریخ را مطالعه می‌کنند اعتراض مشخصی وجود نداشت. چنین مباحثی از نیمهٔ قرن نوزدهم مطرح شد و بی‌شک رویکردهای پوزیتیویستی عدماً از مورخان که بیش از حد به دنبال کشف عینیت در تاریخ بودند و از تحلیل و تفسیر دستاوردهای تحقیقی‌ای داشتند، از یک‌سو، و جهت‌گیری جامعه‌شناسی با رویکردی کاملاً پوزیتیویستی، از

بود که بزرگانی همچون ویلهلم دیلتای (که جامعه‌شناسی امثال آگوست کنت و هربرت اسپنسر را شبه علم می‌دانست) و بندیتو کروچه (که از تأسیس کرسی جامعه‌شناسی در دانشگاه ناپل حمایتی نکرد) نیز به‌رغم جایگاه مهمی که در زمینهٔ روش‌شناسی و معرفت تاریخی داشتند، چندان توجهی به جامعه‌شناسی نداشتند. از سوی دیگر جهت‌گیری جامعه‌شناسانی چون آگوست کنت و هربرت اسپنسر علیه مورخان نیز کم‌شدت نبود و معدود مورخان مشمول انتقاد شدید جامعه‌شناسان نبودند. جامعه‌شناسی، در نتیجهٔ رویکرد پوزیتیویستی که



آن را به علوم طبیعی نزدیک‌تر ساخته بود (و چنین نزدیکی نوعی برتری پنداشته می‌شد) و همین‌طور برای مقابله با جهت‌گیری‌های مورخان، نوعی واگرایی از تاریخ را در پیش گرفته بود و تا آغازین دهه‌های قرن بیستم چنین رویکردی داشت. جامعه‌شناسان بزرگ قرن نوزدهم و دو دههٔ آغازین قرن بیستم، درحالی‌که عموماً از تاریخ بهره می‌گرفتند و آن را در مطالعات خویش به کار می‌بردند، برای تاریخ حوزهٔ معرفتی مستقلی در نظر نمی‌گرفتند و در بهترین حالت آن را خادم جامعه‌شناسی تلقی می‌نمودند. در این بین امثال

سوی دیگر، مرتبط بود. البته فضای حاکم بر محافل دانشگاهی و گفتمان غالبی که برتری را به علوم طبیعی می‌داد و ساز و کار علمی و منطق پژوهشی آنها را اصل می‌شمرد و سایهٔ سنگینی بر محافل علوم انسانی انداخته بود نیز در جهت‌گیری‌های این‌چنینی مورخان و جامعه‌شناسان تأثیری بسزا داشت. به هر علتی جهت‌گیری‌های مورخان سدهٔ نوزدهم میلادی که عمدهٔ تلاش آنها صرف شناخت تاریخ سیاسی و نظامی گردید، به صریح‌ترین شکلی نفی جامعه‌شناسی را در خود داشت. شدت کناره‌گیری از جامعه‌شناسی تا آنجا

ماکس وبر، که البته خود را مورخ تطبیقی قلمداد می‌کرد تا جامعه‌شناس، استثنایی بیش نبودند.<sup>۶</sup> از دههٔ دوم قرن بیستم به بعد جامعه‌شناسی عدول از تاریخ را جدی‌تر پی گرفت و با نزدیک کردن موضوعات جامعه‌شناسی به تحولات زمان حال، طرد گذشته را از ساحت مطالعات اجتماعی در دستور کار قرار داد. این امر حاصل موضع‌گیری جامعه‌شناسان دانشگاه شیکاگو بود که در روش تحقیق نیز به جمع‌آوری داده‌های به‌روزتر و استفاده از پرسش‌نامه‌ها، مصاحبه‌ها و شواهد آماری معتقد بودند.<sup>۷</sup> بالین‌همه با خوشبختی تمام باید گفت

به‌رغم آنچه در حوزهٔ جامعه‌شناسی مکتب شیکاگو در حال روی دادن بود (و با سوابق تاریخی امریکا — که قاره‌ای نوظهور بود — بی‌ارتباط نبود) از میان مورخان اروپایی نهضتی برخاست که البته با رویکرد محض پوزیتیویستی آن دسته از مورخان که تمام هم‌خویش را مصروف کشف عینیت کرده و از تاریخ اجتماعی رویگردان بودند مخالفت کرد و زمینه‌های ظهور تاریخ‌نگاری اجتماعی را با نزدیک‌تر شدن به جامعه‌شناسی هموار نمود. این نهضتی بود که کارل لامپرشت آلمانی در رأس آن قرار داشت و جستجوی نوعی «تاریخ جمعی» را که طی تحقیق به دیگر رشته‌هایی همچون روان‌شناسی اجتماعی و جغرافیای انسانی توجه داشته باشد مد نظر داشت.<sup>۸</sup> تلاش‌های لامپرشت، اگرچه تا دیر زمانی در آلمان با اقبال مواجه نشد، به سرعت در حلقه‌های تاریخی فرانسه و ایالات متحده رو به رشد نهاد و بهترین نمود خود را در معرفت‌شناسی اصحاب «آنال» نشان داد.<sup>۹</sup> در میان اصحاب «آنال» جامعه‌شناسان بزرگی قرار داشتند که صرف نظر از تحقق اصول مورد نظر آنالیست‌ها، بیش از هر چیز نوعی هم‌گرایی میان تاریخ و جامعه‌شناسی را نشان می‌دادند. این

هم‌گرایی، که به دنبال حدود یک قرن واگرایی حاصل شده بود، به نفع اصحاب هر دو رشته بود تا در کنار هم از میزان کاستی روش‌شناسی یکدیگر بکاهند و هدف واحدی را (که همانا تحلیل ساختاری جوامع در دوره‌های گذشته و حال به منظور تکامل بیشتر بود) تعقیب نمایند.<sup>۱۰</sup> آشتی میان مورخان و جامعه‌شناسان (مقوله‌ای که به ظهور جامعه‌شناسی تاریخی انجامیده است) جامعه‌شناسان را بدین سمت علاقه‌مند ساخته است تا به مطالعهٔ دقیق بخش‌های باریک و جزئی‌تر جامعه روی آورند و موضوعات مورد نظر خویش را از منظر

دگرگونی‌هایی که در بستر زمان پذیرا شده‌اند مطالعه کنند. مورخان نیز هرچه بیشتر از مطالعه حوادث به دنبال سیر موضوعات، کشف قانونمندی و شناخت کلیت جوامع در ابعاد مختلف آنها هستند. نزدیکی تاریخ به جامعه‌شناسی، اسناد و منابع جدیدی را در پیش روی مورخان گشوده و آنها را تشویق کرده است با بهره‌گیری از داده‌های حاصل از مصاحبه‌ها و پرسش‌نامه‌ها و تکنولوژی‌های ضبط و پخش، امکان بیشتری در شناخت موضوعات خویش به دست آوردند و با آگاهی از دستاوردهای تحقیقات درباره موضوعات معاصر، زمینه‌های بیشتری را برای مقایسه آنها با موضوعات ادوار پیشین فراهم کنند. به علاوه نفس موضوعات مورد نظر جامعه‌شناسان، اعم از طبقات اجتماعی، رفتارها، مناسبات، تعاملات و ساختارهای اجتماعی، منبع الهامی شده است برای مورخان تا در مطالعه دوره‌های مورد نظر با چنین رهیافت‌هایی به سراغ گذشته بروند و امکان مطالعه چنین مباحثی را در تاریخ محک بزنند. استفاده مورخان از دستاوردهای جامعه‌شناسی، سطح مطالعات تاریخی را، چه در مرحله شناخت حقایق و دسترسی به داده‌های موثق و چه در مرحله تحلیل داده‌ها، بالا برده و این امکان را فراهم کرده است تا مورخان پدیده‌های تاریخی را، که در نگاه اول منفرد و جدا از هم به نظر می‌رسند، با توجه به تأثیر متقابلی که بر یکدیگر دارند، مطالعه کنند و امکان پاسخگویی به مشکلات امروزی جوامع را در پرتو شناخت دقیق گذشته و تحلیل صحیح‌تر آن فراهم نمایند؛ به‌ویژه اینکه مطالعات تاریخی روزبه‌روز ژرفای بیشتری پیدا می‌کند و در آنها به جای مطالعه کمی با رویکرد کیفی‌تری به گذشته نگاه می‌شود و وجوه مختلف هنری، فلسفی، علمی، فرهنگی و اجتماعی تاریخ تمدن و فرهنگ، به دقت مطالعه می‌گردد؛ در واقع استفاده از جامعه‌شناسی فرصت بیشتری را در فهم کیفی این مباحث فراهم آورده است. صرف نظر از جامعه‌شناسی، بهره‌گیری مورخان از منطق پژوهشی و همین‌طور دستاوردهای علوم دیگری چون روان‌شناسی (و به‌ویژه روان‌شناسی اجتماعی)، زبان‌شناسی، مردم‌شناسی، اقتصاد و حقوق، نیز راه اعتلای دانش تاریخ را هرچه بیشتر هموار کرده و زمینه را برای فهم گذشته انسانی در مفهوم کلی آن فراهم نموده است. برای مطالعه ساختار زندگی مردمی که در عصر خاصی می‌زیستند، درک قوانین روان‌شناسی و روشن ساختن انگیزه‌هایی که نوع روابط انسان‌ها با رویدادها و چگونگی تحقق آنها را تعیین می‌کند بسیار ضروری است. روان‌شناسی اجتماعی با نشان دادن اینکه ویژگی‌های روانی انسان‌های هر دوره با دیگر دوره‌های تاریخی متفاوت است خصلت تاریخی پیدا کرده و علم تاریخ با مطالعه تغییراتی که در شعور اجتماعی دوره‌های مختلف تاریخی رخ داده یک گام به روان‌شناسی اجتماعی نزدیک شده است.<sup>۱۱</sup> محققان تاریخ با شناخت قوانین علم روان‌شناسی خواهند توانست وقایع سیاسی

و نظامی را فراگیرتر بررسی کنند و علل و زمینه‌های رخ دادن وقایع و نتایج مرتب بر آنها را بهتر درک نمایند. تحلیل روانی عملکرد دهقانان و شهرنشینان در قیام‌های شهری و روستایی و عکس‌العمل حکومت‌ها در برابر آنها، تحلیل روان‌شناختی رهبران کشورها، علل شروع جنگ‌ها و تنش‌ها، ویژگی‌های شخصیتی رهبران و سهم آن در جهت‌گیری‌های سیاسی، عقیدتی و فرهنگی، شناخت میزان درک مردم هر عصر و جهت‌گیری‌های عمومی آنها، شناخت و تحلیل احساسات، اندیشه‌ها، آمیال و اسطوره‌های ملل و فهم روانی آنها، از جمله مباحثی است که به مورخان در شناخت ساختار اجتماعی دوران مورد مطالعه و فهم عمیق‌تر موضوع مورد نظر کمک بسیاری می‌کند. جهت‌گیری پیروان مکتب آنان به سمت بهره‌گیری از دانش متخصصان روان‌شناسی و پیدایش مکتب روان‌شناسی تاریخی در کشور فرانسه پس از جنگ جهانی دوم و نوعی انقلاب روش‌شناختی که در پرتو فعالیت‌های آنالیست‌ها در فرانسه به‌وجود آمده و محافل تاریخی دیگر ممالک را تحت تأثیر قرار داده حاکی از این است که پیوند میمون دو رشته تاریخ و روان‌شناسی تا چه اندازه پژوهش‌های تاریخی را اعتلا می‌بخشد. روان‌شناسی، که علم شناخت حالات نفسانی انسان و وجوه مختلف رفتار آدمی و مطالعه درباره ارتباط ذهن با جهان خارج است، این امکان را برای مورخان فراهم می‌کند تا علل وقوع حوادث تاریخی را درک کنند و انگیزه‌های درونی انسان‌ها و جهت‌گیری‌های عمومی آنها در تاریخ را فهم نمایند.<sup>۱۱</sup> مردم‌شناسی نیز، در جایگاه علم مطالعه تکامل جماعت‌های انسانی و دگرگونی‌هایی که طی زمان پذیرفته‌اند، به تاریخ نزدیک است. به‌طور طبیعی بررسی ساختار اجتماعی مردمی که در دوره‌های مختلف می‌زیستند و مطالعه اعمال آنها، هم تاریخی و هم مردم‌شناسی است. مردم‌شناسان با شناخت مردمی که در بسترهای تمدنی مختلف می‌زیستند در حقیقت مطالعه‌های تاریخی می‌کنند و در بدترین حالت مواد خام بسیاری را برای مورخان فراهم می‌آورند. مطالعه آداب و رسوم، عقاید و تصورات، افسانه‌ها و اسطوره‌ها و سهم آنها در رفتارهای اجتماعات مختلف مقوله‌هایی هستند که کار مورخان را تسهیل می‌کنند و آنها را در نیل به مقصود خویش یاری می‌رسانند.<sup>۱۲</sup> زبان‌شناسی نیز ابزار بسیار توانمندی در اختیار مورخان قرار می‌دهد. زبان آغاز هستی انسان است و فکر و ذهن انسان‌ها در قالب زبان تجلی پیدا می‌کند. زبان‌شناسان، با شناخت زبان ملفوظی هر عصر و روشن کردن ارتباط آن با زبان مفهومی، به مورخان کمک می‌کنند تا با شناخت نام‌ها، نشان‌ها، اصطلاحات و مفاهیم، در شناخت و نقد منابع تحقیق و تفکر حاکم بر دوره مورد مطالعه، محکم‌تر گام بردارند و منابع تحقیقی بیشتری پیش رو داشته باشند. استفاده از تخصص‌های خاصی همچون خط‌نویسی، رمز‌نویسی، علم مطالعه در فرامین و اسناد، مطالعه نام‌های خاص،

نسب‌شناسی و نشان‌شناسی، که ابزارهای تاریخ‌نگاری هستند، فقط در صورت آشنایی با زبان و معارف زبانی ممکن است.<sup>۱۳</sup> زبان‌شناسان یا قرائت رسم‌الخطها و کتیبه‌های سایر ملل، با روشن کردن ارتباط خانواده‌های زبانی، ارتباط ذهن و زبان و تأثیر آن بر پیشرفت‌های تمدنی ملل مختلف، تعاملات میان ملل و جابه‌جایی‌های آنها طی تاریخ، مناسبات میان آنها را روشن می‌کنند و مورخان را در شناخت تاریخ آنها یاری می‌نمایند. ارتباط دو سویه تاریخ با دیگر رشته‌های علوم انسانی اعم از اقتصاد، حقوق، جغرافیا، باستان‌شناسی و... نیز به همین شکل مهم است و مورخان را در فهم بیشتر جوانب ساختاری جامعه یاری می‌رساند. علاوه بر این محققان تاریخ مجبورند با علوم طبیعی، اعم از زمین‌شناسی، دیرین‌شناسی، فیزیک، شیمی، گیاه‌شناسی و هر دانش دیگری که آنها را در جمع‌آوری و تفسیر داده‌های تاریخی کمک کند، ارتباط نزدیک داشته باشند و از دستاوردهای این علوم برای اعتلای علم تاریخ بهره‌مند شوند.

### پی‌نوشت‌ها

\* دکترای تاریخ ایران

- ۱- رکن: لوسین گلدمن، فلسفه و علوم انسانی، ترجمه حسین اسدیور پیرانفر، تهران: سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷، صص ۴۱-۲۷
- ۲- در خصوص تبیین علی و دیگر رویکردهای تبیینی رکن: دانیل لیتل، تبیین در علوم اجتماعی، درآمدی به فلسفه علم‌الاجتماع، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: موسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۳، صص ۱۷ به بعد.
- ۳- آر. جی کالینگود، مفهوم کلی تاریخ، ترجمه محملمان ریاحی، تهران: اختران، ۱۳۸۵، صص ۲۷۴-۲۷۳
- ۴- پیتر برک، ضرورت همگرایی نظریه اجتماعی و تاریخی: رابطه جامعه‌شناسی و تاریخ، در: فلسفه تاریخ، روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، ترجمه حسینعلی نوردی، تهران: طرح نو، ۱۳۷۹، صص ۴۱۴؛ پیتر برک، تاریخ و نظریه اجتماعی، ترجمه غلامرضا جمشیدیها، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۱، صص ۱۳-۱۱
- ۵- پیتر برک، ضرورت همگرایی نظریه اجتماعی و تاریخی: رابطه جامعه‌شناسی و تاریخ، همان، صص ۴۲۴-۴۲۲؛ پیتر برک، تاریخ و نظریه اجتماعی، همان، صص ۲۷-۱۱
- ۶- برای آگاهی از علل چنین رویکردی رکن: پیتر برک، ضرورت همگرایی نظریه اجتماعی و تاریخی: رابطه جامعه‌شناسی و تاریخ، همان، صص ۴۲۸-۴۲۶
- ۷- همان، صص ۴۲۸
- ۸- همان، صص ۴۲۲-۴۳۰
- ۹- همان، صص ۴۲۸-۴۳۳
- ۱۰- یروفه یف، تاریخ چیست؟ ترجمه محمد تقی‌زاد، تهران: نشر جوان، ۱۳۶۰، صص ۱۵۱-۱۵۰
- ۱۱- لوسین گلدمن، فلسفه و علوم انسانی، همان، صص ۲۵۲-۲۳۵
- ۱۲- یروفه یف، همان، صص ۱۵۶-۱۵۴
- ۱۳- رکن: شارل ساماران، روشهای پژوهش در تاریخ، ج ۲، گروه مترجمان، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ج ۱، ۱۳۷۵، صص ۷۸-۵۹

